

# فلسفه تحلیلی و متافیزیکی اندیشی

منبع: سایت رادیو زمانه، روز یکشنبه، مورخ: ۹۳/۳/۲۵

آیا تمام فیلسوفان فلسفه‌ی تحلیلی دارای تبار انگلیسی یا آمریکایی هستند؟ این سخن مطابق با واقع نیست. مثلاً فرگه و ویتگنشتاین که از آباء فلسفه‌ی تحلیلی به حساب می‌آیند تبار انگلیسی و آمریکایی ندارند. در ابتدای پیدایی فلسفه تحلیلی، مرزبندی جغرافیایی میان جریان‌های فلسفی وجود نداشته و فیلسوف انگلیسی‌ای چون راسل به راحتی از آراء و ابداعات فیلسوف آلمانی تباری چون فرگه استفاده می‌کرده است. بنابراین در ابتدای پیدایی فلسفه تحلیلی، تقابل بر اساس تفکیک جغرافیایی میان فلسفه تحلیلی و قاره‌ای وجود نداشته است. به همین دلیل دامت معتقد است فلسفه تحلیلی ریشه‌های انگلیسی-آمریکایی ندارد.

حلقه‌ی وین نیز که از جریان‌های مهم فلسفه‌ی تحلیلی است در کشور آلمانی زبان اتریش شکل گرفت و بیشتر اعضای آن آلمانی بودند و بدون اینکه از نژاد آنگلو ساکسون باشند، نقش اساسی در پیشبرد فلسفه‌ی تحلیلی داشتند. پس از مهاجرت اعضای این حلقه به آمریکا ارتباط وثیقی میان ایشان و فلسفه آمریکایی ایجاد شد. بدین گونه حلقه‌ی وین با نسب نامۀ ژرمنی خود در آغاز فلسفه تحلیلی و احیای آن بعد از ۱۹۶۰ نقش اساسی را ایفا کرد.<sup>۱</sup> به باور دامت اگر جنگ جهانی دوم اتفاق نمی‌افتاد فلسفه‌ی تحلیلی در آمریکا و انگلستان گسترش نمی‌یافت و در اروپا به حیات خود ادامه می‌داد. در این صورت مرزبندی کنونی میان این دو فرقه شکل نمی‌گرفت. دامت و کلاگ نشان می‌دهند که فلسفه‌ی تحلیلی به لحاظ جغرافیایی و زبانی، انگلیسی-آمریکایی نیست؛ چرا که به لحاظ جغرافیایی اگر جنگ جهانی دوم اتفاق نمی‌افتاد فلسفه تحلیلی در اروپا باقی می‌ماند.

ویتگنشتاین از مهم‌ترین فیلسوفان تحلیلی است؛ بررسی فلسفه‌ی وی ریشه‌های آلمانی فلسفه‌ی تحلیلی را نشان می‌دهد. راسل هر دو کتاب وی یعنی رساله منطقی-فلسفی<sup>۲</sup> و کاوش‌های فلسفی<sup>۳</sup> را از کتاب‌های تاثیرگذار در فضای فلسفه‌ی انگلیسی می‌داند. اگرچه ویتگنشتاین شاگرد مور و راسل بود، رد پای دو فیلسوف آلمانی یعنی شوپنهاور و کانت نیز در آثار وی دیده می‌شود. رساله به سبک کتاب اخلاق اسپینوزا نوشته شده است. بنابراین دو کتاب جریان ساز در فضای فلسفه‌ی انگلیسی به یک معنا تحت تاثیر سنت آلمانی نیز هستند.

---

۱. فیلسوفان تحلیلی آمریکایی تحت تاثیر آموزه‌های فیلسوفان تحلیلی غیر انگلیسی بوده‌اند. به عنوان مثال، کواین، فیلسوف تحلیلی آمریکایی تحت تاثیر کارنپ بوده است. کارنپ آلمانی و از اعضای حلقه وین بود.

۲. *Tractatus Logico-Philosophicus*

از این پس، این کتاب را به اختصار رساله خواهیم خواند.

۳. *Philosophical Investigations*

در عین حال نباید بیش از حد بر ریشه های آلمانی فلسفه تحلیلی تاکید کرد زیرا اولاً فلسفه ی تحلیلی اساساً در پیوند با فیلسوفانی چون راسل و مور انگلیسی تبار شناخته می شود. ثانياً آرای فیلسوفان آلمانی تباری چون کارناب و ویتگنشتاین به فیلسوفان تجربه گرای انگلیسی نزدیک تر بود تا فیلسوفان آلمانی یا قاره ای. به رغم قبول رگه های آلمانی فلسفه تحلیلی باید گفت این فلسفه در اساس انگلیسی و تجربی است. امروزه نیز در میان انگلیسی زبانان رواج بیشتری دارد و تعداد کسانی که زبان اول آن ها انگلیسی است و به فلسفه تحلیلی می پردازند بیش از دیگران است. تعداد مقاله ها و کتاب هایی که در زمینه فلسفه تحلیلی به زبان انگلیسی نوشته می شود نیز بیش از کتاب هایی است که در اروپا درباره فلسفه تحلیلی نوشته می شود. هم چنین فلسفه ی تحلیلی بیش تر در کشور های انگلیسی زبان تدریس می شود.

برخی معتقدند تفکیک و تفاوت میان فلسفه تحلیلی و قاره ای در اساس یک تفاوت و نزاع فرهنگی در میان دو حوزه ی فرهنگی - جغرافیایی است. سنت انگلیسی یک سنت تجربی - علمی است و سنت قاره ای یک سنت هرمنوتیکی - رمانتیستی. سوال مهمی که در فلسفه انگلیسی مطرح می شود این است: آیا این گزاره صادق است؟ در فضای قاره ای این سوال این گونه مطرح می شود: معنای این گزاره چیست؟ در فلسفه های انگلیسی صدق و کذب اهمیت دارند؛ اما در فلسفه قاره ای فهم و ادراک دغدغه ی اصلی فیلسوف است و صدق و کذب فرع بر فهم است. به همین دلیل در سنت قاره ای فیلسوفان بیشتر به بررسی فهم و ادراک آدمی و چگونگی شکل گیری آن پرداخته اند؛ به همین دلیل فیلسوفان قاره ای توجه بیشتری به هرمنوتیک داشته اند. افزون بر این، برخی بر این باورند که تفاوت روحیه ی انگلیسی و اروپایی باعث به وجود آمدن این دو نوع فلسفه شده است. روحیه ی آلمانی که فلسفه ی قاره ای در آن ریشه دارد آمیخته به پیچیدگی و غموض و رازآلودگی است؛ به همین دلیل هنگامی که سنت آلمانی از معنای چیزی می پرسد توجهی به مسأله ی صدق و کذب ندارد. در مقابل سنت انگلیسی از هر گونه ابهام و غموض و راز آلودگی پرهیز می کند، زیرا این سنت با تاکید بر اصالت تجربه شکل گرفته و به علم تجربی اهمیت می دهد. در نتیجه عده ای معتقدند این نزاع فرهنگی در پیدایش دو سنت فلسفی بروز یافته است. نحله رمانتیسم متعلق به سنت قاره ای است و در مقابل سنت روشنگری سربرآورده؛ این سنت در کشور آلمان پدیدار شده و در مقابل سنت تجربه گرایی انگلیسی قرار می گیرد. تجربه گرایی انگلیسی از لاک، بارکلی و هیوم نسب می برد. نیچه و مارکس هر دو از سطحی و غیر تاریخی بودن فلسفه های آنگلو ساکسون سخن گفته اند. نیچه مشکل فلسفه های انگلیسی را نژادی می داند و در جایی به صراحت بیان می کند که نژاد آنگلو ساکسون فاقد استعداد فلسفه ورزی است. در سنت فلسفی انگلیسی، اصالت با تجربه، فهم متعارف از پدیده ها و منطق است.

در مقابل سنت قاره ای به تجربه عنایت چندانی ندارد. به عنوان مثال، نیچه یکسره بی اعتنا به تجربه است و حتی آن را مورد تمسخر قرار می دهد. کانت نیز به یک معنا با سنت تجربه گرایی بر سر مهر نیست و تاکید صرف بر مولفه های تجربی در پیدایی معرفت را راهگشا نمی داند و بر مولفه های پیشین دخیل در تکون معرفت انگشت تاکید می نهد. مفهوم «مطلق» در هگل نیز نشان دهنده نگرش غیر تجربی حاکم بر این سنت فلسفی است. اما باید توجه داشت که کانت و هگل، به رغم غیر تجربه گرا بودن متعلق به سنت روشنگری هستند، بر خلاف نیچه که در اساس منتقد روشنگری است و با روشنگری بر سر مهر نیست. در نتیجه بیشتر فیلسوفان آلمانی دارای رویکردی غیر تجربی هستند، هر چند موضع یکسانی در برابر روشنگری ندارند.

اما به لحاظ جغرافیایی برای مدتی جایگاه این دو سنت فلسفی با یکدیگر عوض شد. در اواخر قرن نوزدهم در دانشگاه کمبریج، ایده الیسم آلمانی رواج پیدا کرد و برای مدتی اندیشه های آنگلو ساکسونی نظیر فایده گرایی<sup>۱</sup>، داروینیسم و ... به حاشیه رانده شد و جای خود را به ایده آلیسم هگلی داد. از سویی دیگر در اروپا، نحله نوکانتی ظهور کرد که به سنت تحلیلی در فلسفه های انگلیسی نزدیک بود و بر ایده آلیسم آلمانی چیره شد. به این ترتیب، تفاوت های فرهنگی جاری در یک جغرافیای خاص را نمی توان مبنای تعریف یک نحله فلسفی دانست. به نظر هانس گلاک، انگلیسی محور بودن فلسفه تحلیلی، با دو شرط قابل دفاع است: نخست آن که توضیح داده شود که مراد از این واژه چیست و دیگر آن که در سیاق و متن تاریخی خود مورد بررسی قرار گیرد. در نتیجه، به رغم مثال های نقضی که درباره انگلیسی محور بودن فلسفه تحلیلی بیان شد، می توان گفت فلسفه تحلیلی به یک معنا حاوی ریشه های انگلیسی است.

### آیا فلسفه تحلیلی، یک فلسفه انگلیسی - اتریشی<sup>۲</sup> است؟

برخی از مورخان فلسفه تحلیلی بر این باورند که می توان به جای آنگلو ساکسون یا آنگلو آمریکن نامیدن فلسفه تحلیلی، آن را فلسفه ای انگلیسی - اتریشی نامید. در اینجا مراد از واژه اتریش، امپراطوری اتریش است.<sup>۳</sup> دامت و گروهی دیگر از فلاسفه معتقدند فلسفه قاره ای دارای دو نحله است: سنت آلمانی و سنت اتریشی. سنت اتریشی که در نقد سنت ژرمن پدید آمد و ناقد و منکر ایده آلیسم آلمانی بود، بر مولفه های تجربه و تحلیل مفهومی تاکید داشت. به همین دلیل تحلیل های زبانی و روان شناختی و علوم تجربی در آن سنت اهمیت داشت. از این رو عده ای از جمله دامت، معتقدند فلسفه آنگلو ساکسون از این سنت بهره برده است. در نتیجه واژه انگلیسی - اتریشی را به معنایی که از فلسفه تحلیلی مراد می شود وفادار تر می دانند. بر اساس این تفسیر بخش های زیادی از فلسفه تحلیلی در پیوند با فلسفه اتریشی است و این دو با یکدیگر قابل جمع هستند.

اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، دو نحله فلسفی در اتریش وجود داشت: جریان علمی - تجربی (حلقه وین) و جریان رئالیسم. فلسفه تحلیلی همزمان با ایجاد جریان علمی - تجربی در اتریش آغاز شد. این جریان تحت تاثیر فیلسوفان آلمانی و اتریشی ای چون کانت و ویتگنشتاین بود. اعضای حلقه وین تحت تاثیر نوکانتی ها بودند. آنها به نقد متافیزیک و گزاره های ترکیبی - پیشینی می پرداختند. حلقه وین به یک معنا منتقد کانت بود، اعضای آن به رای کانت درباره گزاره های ترکیبی - پیشینی قائل نبودند و تقسیم بندی هیوم در این زمینه را پذیرفته بودند.<sup>۴</sup> حلقه وین به رغم عدم قبول وجود گزاره های ترکیبی - پیشینی، با رای کانت درباره فلسفه موافق بودند. کانت معتقد بود علم و فلسفه از یکدیگر جدا هستند و کار فلسفه عبارت است از بحث و فحص درباره مبادی و مبانی علم. اعضای حلقه وین متأثر از آراء ویتگنشتاین متقدم نیز بودند و به رساله توجه ویژه ای داشتند. بر اساس یکی از قرائت های موجود در ادبیات مربوطه، پروژه ویتگنشتاین در رساله ادامه پروژه کانت در نقد عقل محض است.

۱. Utilitarianism

۲. Anglo- Austrian

۳. وضعیت اتریش در ۱۹۰۰ متفاوت از وضعیت امروزی آن بود. در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، زمان پیدایی فلسفه تحلیلی، امپراتوری اتریش به یک معنا پایتخت فرهنگی و علمی اروپا بود. دانشمندان، موسیقی دانان، فیزیکدانان و فیلسوفان بزرگی .. از جمله، موتزارت، فروید، پوپر و ویتگنشتاین... در آن زمان در اتریش زندگی می کردند.

۴. کانت به سه نوع گزاره تحلیلی-پیشینی، ترکیبی-پسینی و ترکیبی-پیشینی قائل بود. اما هیوم منکر گزاره های ترکیبی-پیشینی بود؛ گزاره هایی که هر چند از تجربه به دست نیامده اند، ترکیبی اند.

بنابراین فلسفه تحلیلی نه به تمام معنا اتریشی، انگلیسی، آمریکایی و یا آلمانی است و نه به تمام معنا غیرانگلیسی، غیرآمریکایی یا غیرآلمانی؛ به این سبب تقابل جغرافیایی دو سنت تحلیلی و قاره ای چندان موجه نیست.

## تعریف مبتنی بر موضوع ها و ایده ها

چهار موضوع محوری که فیلسوفان تحلیلی به آن پرداخته اند، عبارتند از:

- نقد و رد متافیزیک
- چرخش زبانی<sup>۱</sup>
- نسبت میان فلسفه و علم
- طبیعت گرایی<sup>۲</sup>

## نقد و رد متافیزیک:

فیلسوفان تحلیلی هر گونه کلی اندیشی و نگاه سیستماتیک و فراگیر درباره هستی را متافیزیک می نامند؛ هرگونه نظام فلسفی که از وجود آغاز کند، سلسله مراتب وجود و شئون و اطوار مختلف آن را تبیین یا توصیف کند و در آن میان، شانی نیز برای انسان در نظر بگیرد. بر این اساس فیلسوفانی نظیر افلاطون، ارسطو، ملاصدرا، هگل و حتی برخی از فیلسوفان معاصر متافیزیسیست هستند. فیلسوفان تحلیلی متافیزیک به این معنا را نقد می کنند و معتقدند متافیزیک سنتی توجهی به نقش زبان نداشته و در پروژه فلسفی متافیزیسیست ها زبان تنها یک نقش عرضی و تبعی، به عنوان ابزاری برای انتقال اندیشه ها داشته است. فیلسوفان تحلیلی این پیش فرض را که زبان جز محمل و ابزاری برای بیان اندیشه ها نیست به چالش کشیدند. به باور آنها زبان علاوه بر طریقت، موضوعیت نیز دارد، به این معنا که زبان در چگونگی تکوین اندیشه نقش دارد و تنها محملی برای انتقال اندیشه نیست، حال آن که قدما تنها به طریقت زبان معتقد بودند.

علاوه بر این از نظر فیلسوفان تحلیلی زبان آینه ی تمام نمای واقعیت نیست و آنچه در زبان اتفاق می افتد لزوماً مطابقی در عالم واقع نخواهد داشت. به عنوان مثال در زبان در گزاره ای نظیر "درخت سبز است"، "سبز" از "درخت" تفکیک شده و واژه "سبز"، محمول "درخت" واقع شده است در حالی که در عالم خارج چنین تفکیکی وجود ندارد. بنابراین درک درست موضوعات فلسفی منوط به واکاوی فلسفی ساز و کارهای زبان و تشخیص ربط و نسبت آنها با عالم خارج است.

اعضای حلقه ی وین به دنبال پی ریزی زبانی عاری از ابهام و پیچیدگی برای فلسفه با استفاده از ابزار و ادوات منطقی بودند. آنان خطای فیلسوفان پیشین را عدم تفتن آن ها به نقش زبان می دانستند. ویتگنشتاین نیز با ارائه یک تئوری درباره ی معناداری در پی توضیح چگونگی و چرایی بی معنایی گزاره های متافیزیکی بود. علاوه بر فیلسوفان تحلیلی، برخی نظیر کانت نیز به نقد متافیزیک پرداخته اند. اما وجه تمایز انتقاد فیلسوفان تحلیلی از متافیزیک، توجه آن ها به زبان و موضوعیت و محوریت آن در مباحث فلسفی است. از این منظر بسیاری از مدعیات متافیزیسیست ها نه کاذب، بلکه بی معناست.

---

۱. Linguistic Turn

۲. naturalism

به منظور بررسی تاریخی نقد متافیزیک در سنت تحلیلی، به بیان موضع چند تن از آباء فلسفه تحلیلی و حلقه‌ی وین درباره‌ی متافیزیک می‌پردازیم. پس از آن به احیای متافیزیک در نیمه دوم قرن بیستم توسط فیلسوفان تحلیلی خواهیم پرداخت.

### موضع آباء فیلسوفان سنت تحلیلی در نقد متافیزیک

موضع فرگه در نقد متافیزیک دوپهلوست. او در حالی که مفروضات انتولوژیک گسترده‌ای را پذیرفته، در مباحث منطقی خود به نقد متافیزیک پرداخته است. فرگه فلسفه تجربه‌گرای معاصر خود را تحت تاثیر روانشناسی گرای<sup>۱</sup> می‌دانست و به منظور نقد این موضع، به دفاع از عینیت<sup>۲</sup> معنا پرداخت و قائل به وجود سه قلمرو مستقل از هم گردید: قلمرو محسوسات، قلمرو مدرکات و قلمرویی افلاطونی که هویت‌های انتزاعی نظیر اعداد و معانی در آن قرار دارند. وجود مستقل معانی در این ساحت به معنای عینیت آن‌ها و در نتیجه صدق و کذب ابدی و فارغ از کاربرد زبان است.<sup>۳</sup> فرگه به رغم پذیرش این گونه مفروضات متافیزیکی همراهی منطقی و متافیزیک را از اساس ناممکن می‌دانست یا به بیانی معتدل‌تر برای متافیزیک نقشی درجه دوم قائل بود. هم‌چنین، فرگه قائل به نظریه «زائد بودن صدق»<sup>۴</sup> بود که از ضدمتافیزیکی‌ترین نظریه‌های صدق است. بنابراین نمی‌توان به راحتی موضع فرگه در برابر متافیزیک را مشخص کرد.

مور نیز از جمله پیشگامان فلسفه تحلیلی است و بسیاری از مورخان فلسفه تحلیلی آثار او را آغازکننده بحث تحلیل مفهومی<sup>۵</sup> در ابتدای قرن بیستم می‌دانند. اگرچه مور با تمام آموزه‌های حلقه وین در نقد متافیزیک بر سر مهر نبود، اما به نحو غیرمستقیم در نقد متافیزیک کوشید.

موضع ویتگنشتاین نیز در باب متافیزیک دوگانه است. رساله که مهم‌ترین اثر دوران نخست فلسفه ورزی اوست از یک حیث متافیزیکی است و از حیثی دیگر ضدمتافیزیکی. به این معنا ضد متافیزیکی است که مکاتب فلسفی پیش از خود را به دلیل عدم تفتن به نقش زبان بر خطا می‌داند و معتقد است متافیزیسیسم‌ها درباره‌ی اموری سخن گفته‌اند که نمی‌توان به طرز معناداری در باب آن‌ها سخن گفت. مقدمه رساله، فقرات ۴،۲ تا ۴،۴ و هم‌چنین فقرات ۶،۴ تا ۷ مویید این مسئله است که رساله کتابی در نقد متافیزیک است. ویتگنشتاین در این فقرات بیان می‌کند که عموم فیلسوفان پیشین، زبان را به نحوی نادرست به کار برده و باری بر دوش زبان قرار داده که توان حمل آن را نداشته است. اما متافیزیکی بودن رساله بدین معناست که از جهان پیشا‌زبانی آغاز می‌کند و از اموری سخن می‌گوید که مقدم بر احراز رابطه هم‌ریختی<sup>۶</sup> میان هویت‌زبانی<sup>۷</sup> و ابژه‌های جهان هستند و می‌توان آن‌ها را در جهان پیرامون سراغ گرفت. به بیان دیگر، ویتگنشتاین رساله را با بیان گزاره‌هایی وجودی درباره‌ی عالم پیرامون یا «تمامیت امور واقع»<sup>۸</sup> آغاز می‌کند و پس از آن به زبان می‌پردازد. حال آن که به اقتضای ویتگنشتاین متاخر، بسیاری از فیلسوفان از زبان آغاز می‌کنند و نه از جهان پیرامون و به معنای دوم نیز با متافیزیک بر سر مهر

۱. psychologism

۲. objectivity

۳. بنابر آموزه‌های فلسفه فرگه، انتقال معنا و مفاهیم و تخاطب‌زبانی، متوقف بر مفروض گرفتن وجود مستقل‌هویاتی انتزاعی در قلمرو ووعایی افلاطونی است.

۴. Redundancy theory of truth

۵. Conceptual analysis

۶. isomorphism

۷. Linguistic entities

۸. totality of facts

نیستند. اما رساله به دلیل در بر داشتن مفروضات استعلایی<sup>۱</sup>، اثری متافیزیکی است. به ویژه اگر خوانش کانتی از رساله را بپذیریم، این اثر کلاسیک فلسفی دارای سویه های استعلایی پررنگی خواهد بود. مطابق با قرائت کانتی از رساله، ویتگنشتاین با مفروض گرفتن سوژه متافیزیکی<sup>۲</sup>، امکان سخن گفتن معنادار را بررسی می کند و شروط امکانی این امر را به بحث می گذارد. به باور اعضای حلقه ی وین، متافیزیک و متافیزیسیسم ها و هرگونه متافیزیکی اندیشی متعلق به دوران پیشا مدرن است؛ دورانی که صراحت و جسارت در اندیشه ی فیلسوفان وجود نداشته است. پوزیتیویست های منطقی معتقد بودند هرگونه متافیزیکی اندیشی اساسا نوعی تفکر تئولوژیک است و از آن با تعبیر الاهیات در لباس مبدل یاد می کردند.

---

۱. transcendental

۲. Metaphysical subject